دوفصلنامه علمی ـ ترویجی مطالعات فقه امامیه
سال چهاردهم/ شماره ۲۶/ بهار و تابستان ۱۴۰۵

Bi-Quarterly Scientific Promotional Journal in Imamiyah Jurisprudence
Year 14 Issue, No 26/ Spring & Summer 2026

نقد و بررسی مفهوم نیابت از دیدگاه امام خمینی با تکیه بر حل تنافی اخذ اجرت و اخلاص در عبادات نیابی استیجاری *

□ مهدی شاکری **

چکیده

نیابت در فقه اسلامی از دیرباز مورد توجه علمای شیعه بوده و عمده جایگاه آن در عبادات استیجاری مطرح می‌شود. با حکم جواز معصومان بر عبادات تعبدی، از جمله حج، این پرسش مطرح شده که چگونه دریافت اجرت برای عمل عبادی با قصد قربت سازگاری دارد؟ امام خمینی‌ﷺ در کتاب مکاسب محرمه سه مفهوم نیابت را برای حل این مسئله مطرح می‌کند: تنزیل شخص، تنزیل عمل، و ادای دین.

هدف این پژوهش، بررسی و صحت‌سنجی این سه مفهوم و تبیین ماهیت حقیقی نیابت در عبادات استیجاری است. روش پژوهش، توصیفی ـ تحلیلی و مبتنی بر منابع معتبر فقهی و آثار امام خمینی‌ﷺ است.

نتایج نشان می‌دهد در نظریهٔ اول، شخص خود را نایب از دیگری می‌کند؛ در تنزیل عمل، تنها عمل شخص تنزیل می‌شود؛ و در مفهوم سوم (ادای دین)، عمل منوب‌عنه به منزلهٔ دینی می‌شود که نایب باید آن را ادا کند. بررسی این مفاهیم نشان می‌دهد هر یک بخشی از حقیقت نیابت را تبیین می‌کند، اما هیچ‌یک به‌تنهایی پاسخ کامل به مسئلهٔ سازگاری اجرت با قصد قربت نیست.

کلیدواژه‌ها: مفهوم نیابت، عبادات استیجاری، تنزیل شخص، تنزیل عمل، ادای دین.

---

*. تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۴۰۵/۵/۳۰.

**. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه علوم اجتماعی دانشگاه باقر العلوم (shakeri2002mahdi@zohomail.com).

مقدمه

احکام فقهی نزد علمای شیعه به دو بخش عمده معاملات و عبادات تقسیم می‌شود. در بخش معاملات حرام پنج نوع کلی وجود دارد که مورد پنجم آن تجارت با کارهایی است که انجام آن بر انسان واجب است مثل عبادات در یک چشم‌انداز کلی واجبات از حیث اشتراط اخلاص به دو دسته تعبدی و توصلی دسته‌بندی می‌شوند که عبادات استیجاری در دسته واجبات تعبدی جای می‌گیرد.

در این میان تنافی اخذ اجرت و اخلاص من جمله موانع عقلی است که محل تضارب آرای اندیشمندان اسلامی و علما گردیده است ولیکن با وجود این تنافی، حکم صحت عبادات استیجاری محل نظر است؛ چگونه ممکن است در عین حال وجود شرط اخلاص، دریافت اجرت مانعی نداشته باشد؟

فقها با طرح مسئله نیابت به چاره‌جویی می‌پردازند لذا با درک صحیح از این مسئله می‌توان به مبنای اختلاف نظر فقها پی برد، حکم به جواز اخذ اجرت بر واجبات از منظر مرحوم امام و در مقابل حکم حرمت اخذ اجرت در همان موضوع از منظر شیخ انصاری از این مصادیق است. همچنین انجام حج و زیارات نیابی با دریافت اجرت، و یا مبالغ دریافتی دفاتر وجوهات شرعی مبنی بر نماز و روزه استیجاری نیز از ثمرات این بحث شمرده می‌شود.

با نگرش به تاریخ علمای شیعه می‌توان رد پای نیابت را از متون اولیه کتب فقهی اصولی شیعه دید. از قدمای شیعه، شیخ صدوق در روایاتی کوتاه در مورد حلیت اخذ اجرت بر نیابت در حج بـه مسأله اجرت بر واجبات پرداخته است (ابن بابویه ۱۴۱۳: ۴/ ۲۱۴)، شیخ مفید نیز در باب زیادات فی فقه الحج در میان احکام متفرقه حج شرایط نائب در حج را بیان می‌کند (مفید ۱۴۱۳: ۱/ ۴۴۲) از میان علمای شیعه قرن ششم نیز ابن ادریس حلی به این مسئله در قالب یک عنوان مستقل در کتاب‌شان می‌پردازند (حلّی ۱۴۱۰: ۱/ ۶۲۷)پس از ایشان نیز اغلب فقها در آثارشان اصل جواز استیجار بر حج را پذیرفته و لذا اطراف شروط و جزئیات آن به منازعه می‌پردازند (حلی ۱۴۱۴: ۷/ ۱۱۰؛ عاملی ۱۴۱۷: ۱/ ۳۱۹؛ کرکی ۱۴۱۴: ۳/ ۱۴۱؛ نجفی ۱۳۶۲: ۱۷/ ۳۲۶).

اما محور بررسی مفهوم و چیستی نیابت بیشتر در آثار متأخرین فقها متجلی شده است برخی مفهوم آن را تنزیل شخص و نازل منزله منوب‌عنه قرار دادن گرفته‌اند (انصاری، ۱۳۸۵: ۲/ ۱۲۸؛ نایینی، ۱۳۷۳: ۱/ ۱۸). عده‌ای از علما مفهوم تنزیل عمل را مطرح کرده‌اند (نجفی۱۳۶۲: ۲۷/ ۳۸۰). اما در مقابل عده‌ای به مفهوم ادای دین معتقدند و تنافی اجرت و اخلاص را با نظریه داعی بر داعی برطرف می‌کنند (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۰: ۱/ ۲۵). در ادامه به بررسی این مفاهیم خواهیم پرداخت.

طرح مسئله

حکم جواز اتیان اعمال استیجاری در آثار فقها مستند به روایاتی است که از لسان معصومین علیهم‌السلام صادر شده است عمده روایات در موضوع جواز استیجار حج بر میت ذکر شده است، لذا اغلب در آثار فقها بخشی جداگانه ذیل مسائل حج به بررسی این مسئله پرداخته شده است

روایات اخذ اجرت بر اعمال استیجاری

يَعْقُوبُ عَنِ اِبْنِ أَبِي عُمَيرٍ عَنِ اِبْنِ أَبِي حَمْزَةَ وَ اَلْحُسَينِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ عَلَيهِ اَلسَّلاَمُ: فِي رَجُلٍ أَعْطَى رَجُلاً مَالاً يحُجُّ مِنْهُ فَحَجَّ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ «هِيَ عَنْ صَاحِبِ اَلْمَالِ (ابن بابویه ۱۴۱۳: ۲/ ۴۲۶). در مورد مردی که به مردی پول داد تا از او حج بجا آورد، از طرف خودش حج کرد و گفت: از طرف صاحب مال است.

اما در سایر اعمال عبادی مانند روزه و نماز، علما با استناد به روایاتی که تمامی اعمال عبادی را به منزله حج قرار می‌دهد این حکم را به سایر اعمال تسری می‌دهند و اختلافی در این مسئله ندارد و نیز از متأخرین فقها ابن زهره با ادعای اجماع نماز را جاری مجرای حج قرار داده و به نوعی حکم صحت استیجار را برای نماز صادر کرده (بحرانی۱۳۵۹: ۱۱/ ۴۴؛ عاملی ۱۴۱۹: ۲/ ۷۷).

سید ابن طاووس در غیاس السلطان بعد از ذکر روایتی به این نکته اشاره می‌کند، «قال السید: قوله علیه‌السلام: (أخوه فی الدین) إیضاح لکل ما یدخل تحت عمومه من الابتداء بالصلاة عن

المیت أو بالإجارات» (ابن طاووس، ۱۴۰۸: ۱/ ۶) در تفسیری که خودشان درباره این روایت بیان می‌کنند حکم اجاره بر عمل حج را بر تمامی اعمال عبادی جاری می‌کنند.

با توجه به روایاتی که در این زمینه نقل شده است، این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان عملی را که قصد قربت و تقرّب به خداوند در آن شرط است، با دریافت اجرت و دستمزد انجام داد؟ زیرا از یک سو آن فرد باید عمل مورد نظر را فقط برای خداوند متعال انجام دهد و هر قصدی غیر از اخلاص سبب بطلان عبادت شده و فاقد شرط لازم صحت عمل می‌گردد، لذا این عمل از مقصود اجیر خارج می‌شود و بهره‌ای از آن برده نمی‌شود اما از سوی دیگر ما با روایاتی مواجه می‌شویم که حکم به جواز اخذ اجرت در اعمال عبادی می‌دهد؛ راه حل این مسئله به ظاهر متناقض نیازمند تأمل و بررسی دقیق است که امام خمینی﵀ در کتاب مکاسب محرمه‌شان به آن می‌پردازند.

ایشان در مرحله نخست به مفهوم‌شناسی نیابت از نگاه عقلا می‌پردازند و به طور کلی چند وجه مختلف برای نیابت ذکر و آنان را بررسی می‌کنند. باید خاطرنشان کرد شناخت ماهیت و فهم صحیح از موضوع مهم‌ترین مرحله درک و ابزار حل آن مسئله است.

بررسی مفهوم تنزیل فرد

نیابت، در لغت مصدر لازم از ماده نوب است؛ به معنای نایب بودن، قائم مقامی، جانشین شدن (اصفهانی۱۴۰۴: ۸۲۷؛ فراهیدی، ۱۴۱۰: ۸/ ۳۸۱). در اصطلاح معانی متفاوتی برای نیابت ذکر کردند. اولین معنای آن تنزیل شخص به منزله فرد دیگر در اعمال قابل استیجار، مراد نیابت اصطلاحی است، یعنی فرد خودش را در عالم اعتبار تبدیل به شخصیت منوب کند و نازل منزله او قرار می‌دهد، به نوعی جایگزینی و فنا شدن در شخصیت منوب‌عنه، پس در این هنگام تقرب حاصل از عمل نیز برای منوب است (انصاری، ۱۳۸۵: ۲/ ۱۴۴؛ نایینی، ۱۳۷۳: ۱/ ۱۸؛ خویی، ۱۴۱۷: ۱/ ۴۷۳ـ۴۷۴). مشابه این مفهوم را علامه حلی با عبارت «لأنّ النائب یجری مجری المنوب‌عنه» به ذهن متبادر می‌کنند و این برداشت را به کتاب المغنی ارجاع می‌دهد (حلی، ۱۴۱۴: ۷/ ۱۱۷).

در این هنگام فرد نایب وجود خودش را در نظر نمی‌گیرد و در وجود فردی که از او نیابت کرده فنا می‌شود، به همین اعتبار علما عمل او را به فرد منوب نسبت می‌دهند گویا منوب‌عنه مباشرتاً آن فعل را انجام داده است، لذا در این هنگام عمل او عمل منوب است زیرا نائب شخصیت خودش را تبدیل به شخصیت منوب کرده است و عمل او را انجام می‌دهد نه عمل خودش.

شاهد مثال تنزیل فرد

مشابه این اعمال را در فضای جامعه نیز می‌توانیم ببینیم به عنوان مثال نمایش و بازیگری یکی از مصادیق بارز نیابت هستند. در بازیگری و نمایشگری فرد بازیگر اصطلاحاً در نقش خودش کاملاً فرو می‌رود و به جای یک شخصیت فرضی خارجی نقش بازی می‌کند در این هنگام او دیگر خودش نیست، خود را در آن شخصیت مورد نظر فنا می‌کند لذا حرف‌هایش و اعمالش اعمال خود واقعی او نیست و تنها اجراکننده نقش کاراکتر خودش است. به عبارت دیگر، بازیگر در صحنه، نائب و شخصیت فرضی که باید بازیگر آن نقش را ایفا کند نوعی منوب است مرحوم امام با تأسی به این شغل و حرفه برای تبیین مفهوم نیابت شاهد مثال می‌آورد (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲/ ۲۱۳).

تطبیق مفهوم تنزیل شخص در عبادات استیجاری

پس از بیان توضیحات مذکور حال به بررسی عبادات استیجاری می‌رسیم با تعریف نیابت در عبادات استیجاری اجرت به ازای عمل افناء و تنزیل صورت گرفته و نه در برابر عمل عبادی؛ زیرا عمل عبادی به دلیل اخلاص امکان دریافت اجرت را ندارد. همان‌طور که صاحب جواهر از علمای متقدم شیخ انصاری در مسائل نیابت در حج ذکر می‌کنند «الحج الذی هو عبارة عن مجموع الأفعال المخصوصة لم تتعلق به الإجارة، وانما تعلقت بالسفر خاصة، وهو غیر داخل فی أفعال الحج» (نجفی ۱۳۶۲: ۱۷/ ۲۷۰). طبق این بیان اجاره بر سفر حج تعلق می‌گیرد نه خود حج زیرا حج از اعمالی است که اجرت بر آن واقع نمی‌شود.

به بیان دیگر عمل استیجاری درون خودش از دو مقام تشکیل شده است مقام نیابت که

همان تبدیل و تنزیل نائب به شخصیت منوب است و مقام دوم که همان عمل عبادی مقصود منوب است، مقام اول که اصل نیابت باشد شرط اخلاص را ندارد یعنی در عمل نیابت نیازی نیست که فرد نائب اخلاص داشته و با عملش قصد غربت به خداوند کند، هرچند اگر قصد غربت را در عمل نیابتش در نظر بگیرد عملش مستحب خواهد بود (در فرض عدم دریافت اجرت) اما آنچه که به قصد غربت و شرط اخلاص مربوط است مقام دوم در اعمال استیجاری است که همان عمل عبادی باشد حال اجرتی که در اعمال استیجاری به نائب داده می‌شود برای عمل نیابت اوست، یعنی همان عمل تنزیل و تبدیل به شخصیت منوب که مانعی برای اخذ اجرت در خودش ندارد، لذا اجرت به عمل عبادی مقصود، تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا منافی اخلاص است. با این بیان تنافی اخلاص و اخذ اجرت برطرف خواهد شد.

نظر مرحوم خویی

مرحوم خویی نیز در تأیید این مبنا می‌فرماید آنچه از نائب صادر می‌شود دو فعل است یکی نفس عمل عبادی و دیگری نیابت است یعنی تنزیل نفسش به منزله منوب، در ادامه می‌فرمایند وقتی شک کردیم در اینکه نائب عمل را صحیح انجام داده یا نه در آن اصالة الصحة جاری می‌کنیم اما وقتی که شک کردیم در اینکه آیا نائب قصد نیابت کرده یا قصد نیابت نکرده پس در اینجا نمی‌توان قاعده اصالة الصحة را جاری کرد، در این هنگام فعل دوم توصلی است و نیز مورد اجاره است (حسینی شاهرودی، ۱۴۰۸: ۱/ ۴۹۳).

تفسیر قائم مقامی در بیان حکیم و صاحب ریاض و غیره

اما مرحوم حکیم به نوعی می‌گوید نایب قائم مقام منوب است؛ ایشان بیان می‌کنند اعتبار نیابت به سه رکن نائب و منوب و منوب‌فیه است که اگر یکی از این ارکان لحاظ نشود اعتبار نیابت صحیح نیست و مرجع اعتبار نیابت به قیام نائب در مقام منوب بر امتثال امر منوب برمی‌گردد و نائب اداء وظیفه منوب را به وجه وجوب و یا استحباب می‌کند، پس نائب در

حج با قصد امتثال امر منوب حج را به جا می‌آورد و اگر قصد را انجام ندهد نیابت تحقق نمی‌گیرد و عمل از منوب ساقط نمی‌شود (طباطبایی حکیم، ۱۳۷۴: ۱۱/ ۱۶).

علاوه بر ایشان صاحب ریاض نیز نظری مشابه دارد و به نوعی نیابت را قائم مقامی نائب از منوب می‌داند، او می‌فرماید: مسلمان نمی‌تواند از کافر در حج نیابت کند و حج نیابی به جا بیاورد؛ زیرا او مستحق ثواب نیست، در ادامه می‌فرماید: فعل نائب در صحت و بطلان تابع فعل منوب است زیرا نائب قائم مقام منوب است پس اگر (فعل) از منوب صحیح نباشد از نائب نیز صحیح نیست (طباطبائی ۱۴۱۸: ٦/ ۶۶). همچنین بیان قائم مقام را محقق حلی نیز ذکر می‌کند (حلی، ۱۴۰۴: ۲/ ۷۶۶). شهید ثانی نیز در مقام توضیح رابطه امین و مالک بیان می‌کند امین نائب مالک است بعد در توضیح می‌فرمایند نائب قیام می‌کند مقام منوب را در حفظ مال او، لذا به نوعی به این مفهوم اشاره می‌کند (عاملی، ۱۴۲۳: ۵/ ۶۳).

نقد و بررسی مفهوم اول

از اشکالاتی که به این مفهوم وارد است بدین شرح است، اجرتی که به فرد نائب می‌دهیم اگر به ازای صرف تنزیل باشد یعنی اجرت فقط به ازای عمل تنزیل پرداخت شود در این هنگام اگر نائب فقط عمل نیابت و تنزیل را انجام دهد مستحق دریافت اجرت خواهد شد؛ زیرا اجرت به ازای تنزیل قرار می‌گیرد حال اگر اجرتی که به نائب داده خواهد شد در ازای تنزیل و عمل باشد و یا حتی به ازای تنزیل مقید به عمل باشد باز همان اشکال تنافی اجرت و اخلاص شاملش می‌شود (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲/ ۳۱۸).

جواب

جواب داده شده که اجرت به ازای تنزیلی است که منجر به عمل می‌شود و عمل نیز محقق نخواهد شد مگر با تنزیل و اینطور نیست که عمل جزء تنزیل و قید آن باشد مثلاً تصور کنید اجر بر اراده انجام کاری تعلق بگیرد در حالی که در عالم واقع اراده جدا از عمل نیست و اراده بر انجام کاری یعنی عمل به آن کار، پس اجر بر تنزیلی است که تنزیل منجر به انجام عمل می‌شود و این فرق می‌کند با فرضی که تنزیل جزء یا قید آن باشد در اینجا عمل

متوقف بر تنزیل است و اجرت برای تنزیلی است که منجر به عمل می‌شود (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲/ ۳۱۸).

در ذیل این پاسخ باید توجه داشت آنچه ما از خارج می‌نگریم جز عمل واحدی نیست لذا تفکیک مقام تنزیل و صرفا مشروط بودن آن بر عمل عبادی امری قابل تأمل است.

اشکال دوم

اشکال دیگری که به این توضیح وارد شده است این است که اخلاص نائب و قصد غربت او در عمل لحاظ شده است و چون اخلاص او چه در طول عمل و چه در عرض آن معتبر است و عمل بدون اخلاص باطل است این فرض نیز در صورت دریافت اجرت محل اشکال است؛ زیرا آنچه انگیزه اصلی و محرک واقعی فرد نائب بود در اصل اخذ اجرت است پس در این حالت قطعاً اگر ما به نائب اجرت ندهیم او هیچ وقت عمل نیابت را انجام نمی‌دهد مگر در فرض کسب ثواب و انجام عمل مستحبی، حال پس از توجه به این نکته می‌توان این‌گونه گفت که اگر برای نائب اجرتی نباشد و بداند به او پولی تعلق نمی‌گیرد پس خودش را نازل منزله منوب قرار نمی‌دهد و عمل تنزیل صورت نمی‌گیرد، اگر عمل تنزیل صورت نگیرد عمل مقصود نیز امتثال نمی‌شود لذا عمل مستند به دریافت اجرت است که منافی اخلاص است (امام خمینی ۱۴۱۵: ۲/ ۳۱۹).

جواب اشکال دوم

در جواب گفته شده فرق می‌کند که یک امر غایت و انگیزه برای عمل باشد و یا انگیزه و غایت برای فرد نائب باشد و بین اینکه متوقف بر عمل باشد در این حالت تنزیل لازمه عمل است و عمل متوقف بر تنزیل است (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲/ ۳۱۹).

بله، در این موارد اجرت برای نائب غایت و هدف است اما تنزیل و نیابت لازمه عمل است و این دو مقام از هم جداست که منافات و تعارضی با هم ندارند مثل وقتی که فردی را برای سفر اجیر می‌کنند و فرد اجیر نمازش در سفر قصر می‌شود پس در اینجا انگیزه فرد اجرت است و لازمه سفر اتیان نماز به صورت قصر است لذا در این حالت صحیح است بگوییم اگر اجرت نبود نماز فرد هم قصر نمی‌شد زیرا قصر شدن نماز به سبب سفر است و سفر نیز به سبب اجرت.

بیان اشکال مرحوم روحانی

مرحوم روحانی ره نیز در ضمن بحث از این مطلب به ذکر سه اشکال از نظریه تنزیل شخص می‌پردازند و به هر کدام پاسخ می‌دهند، دو اشکال ایشان سابقاً بیان شد اما اشکال سوم که از محقق خراسانی نقل می‌کنند بدین شرح است:تقرب نائب در عمل، مشمول خود نائب می‌شود و منوب از آن نفعی نمی‌برد زیرا قرب معنوی همانند قرب حسی است بدین جهت تقرب معتبر در عمل نیابی قابلیت نیابت را ندارد (روحانی ۱۴۲۸: ۲/ ۲۶۹ -۲۷۰).

پاسخ اشکال روحانی

در پاسخ آن فرمودند نیت مشتمل بر دو قید است اول فعل خالص برای خداوند متعال باشد دوم به سبب اجرت نیابت از غیر باشد و آنچه اجرت از آن اخذ می‌شود قید دوم است یعنی نیابت از منوب لذا قید قربت در این حالت متعلق به اجاره نیست مگر از حیث اینکه قیدی است برای عمل مقصود؛ به بیان دیگر قید قربت متعلق عمل است و نه متعلق اجاره و آنچه اجرت به ازایش دریافت می‌شود قصد قربت و امتثال امر نیست بلکه قید دوم است (روحانی، ۱۴۲۸: ۲/ ۲۷۲).

اشکال سوم و تعریض امام

امام خمینی علاوه بر ذکر اشکالات مذکور می‌فرماید اگر بنا باشد که فرد نازل منزله منوب شود و فانی در او شود پس در این حالت نیاز است که جنسیت نائب و منوب لحاظ شود به نوعی وقتی که باید فرد خودش را به منزله منوب تنزیل کند اگر جنس مخالف او باشد نمی‌تواند عمل تنزیل را انجام دهد کما اینکه شیخ طوسی در مبسوط به این مسئله تصریح دارند (طوسی ۱۳۸۷: ۱/ ۳۲۶). پس افنا و جایگزینی دو شخص وقتی صحیح انجام می‌شود که هر دو جنسیتی مساوی و برابر داشته باشند و نیز شرایط اداء عمل هر جنس را رعایت کنند به این معنا که مثلاً در فرض نماز اگر میت مرد است نائب باید نمازش را بلند بخواند و یا اگر زن است باید نائب احکام ستر را رعایت کند (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲/ ۳۲۶).

جواب اشکال سوم

شاید بتوان این اشکال را این‌گونه دفع کرد که منظور از افنا همان‌طور که خود ایشان به آن اشاره کرد در عالم اعتبار است و نه در عالم حقیقی؛ زیرا بالوجدان می‌بینیم که وقتی فردی نیابت می‌کند واقعاً خودش را در جای منوب نمی‌گذارد بلکه تحقق این امر در عالم خارج محال است لذا مقصود از تنزیل تحقق آن در عالم اعتبار است و عالم حقیقی مقصود نیست.

ممکن است مقصود علما از جواز نیابت دو جنس مخالف از یکدیگر مبتنی بر همین نظر بوده است (طباطبایی حکیم، ۱۳۷۴: ۱۱/ ۱۴؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۱/ ۲۷۹ -۲۸۰؛ حلی، ۱۴۱۰: ۱/ ۶۶۰) و نیز شیخ طوسی در تهذیب الاحکام دو روایت برای تأیید این مطلب ذکر می‌کنند (طوسی، ۱۳۶۴: ۵/ ۴۱۳).

طرح ابهام

در ذیل این نظریه نیابت ابهاماتی ناظر به حقیقت و ماهیت تنزیل مطرح می‌شود، من جمله نقش اعتقادات در این نظریه چگونه لحاظ می‌شود بدین معنی که هنگامی که نائب شخص منوب را تنزیل می‌کند در اعتقادات آن شخص نیز به منزله او می‌گردد و احکام او بر نائب جاری می‌شود؟یا صرفاً نفس خودش را به منزله نفس او قرار می‌دهد؟ در صورت صحت این فرض سؤال می‌شود هنگامی که برخی از علما حکم به جواز صحت نیابت از مخالف در صورتی که پدر شخص باشد داده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۲۶). احکام مخالف چگونه جاری در تنزیل می‌شود؟ مضافاً برخی حتی حکم جواز را به مخالف مستضعف تسری داده‌اند (حلّی۱۴۱۲: ۱۳/ ۱۱۸). لذا با توجه به این حکم وقتی نائب به منزله مخالف قرار می‌گیرد چه احکامی در نیابت جاری می‌شود احکام اعتقادی نائب یا احکام اعتقادی منوب (در حالی که او مخالف است)؟

همچنین مشابه این بحث در فرض دیگری مطرح می‌شود، هنگامی که دانستیم عامه علما حکم مبنی بر عدم صحت نیابت از کافر داده‌اند (حلی، ۱۴۰۴: ۲/ ۷۶۵ -۷۶۶؛ نجفی، ۱۳۶۲: ۱۷/ ۳۵۷). مرحوم امام نیز در تحریر الوسیله بعد از شمردن شرایط نیابت و ذکر این

حکم می‌فرمایند اگر فرض کنیم کافر از نیابت انتفاع می‌برد بعید نیست که جایز باشد استیجار برای او (امام خمینی، ۱۴۰۱: ۱/ ۳۹۲) ابهامی که در فرض جواز استیجار به نظر می‌رسد آن است که وقتی نائب شخص کافر را تنزیل می‌کند آیا احکام کافر بر او جاری می‌شود یا خیر؟ زیرا شخص خودش را به منزله کافر قرار داده است اگر هم احکام جاری نشود با تنزیل شخص او منافات دارد.

علاوه بر این نکته می‌توان به حکم نیابت از شخص زنده اشاره کرد که علما بر وجوب اخذ نائب برای فرد زنده ولی عاجز از حج حکم کرده‌اند (طرابلسی، ۱۴۰۶: ۱/ ۲۶۷؛ صیمری بحرانی ۱۴۲۰: ۱/ ۳۸۶). در این حالت اگر قائل به تنزیل شخص شویم چگونه شخص خودش را به منزله فرد زنده‌ای قرار دهد و فناء در او شود در حالی که منوب زنده و در جای دیگری است یعنی منوب در دو مکان حاظر است؟ بلکه در این هنگام نفس نائب در چه وضعیتی قرار می‌گیرد، این موارد ابهاماتی است که به نظریه تنزیل شخص وارد است و تأمل و بررسی را می‌طلبد.

مفهوم دوم تنزیل عمل

ممکن است که منظور از نیابت در اعتبار عقلا تنزیل عمل به منزله عمل منوب‌عنه باشد (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲/ ۳۲۴ - ۳۲۵). پس در این حالت نائب عملش را به نوعی به منزله عمل منوب قرار می‌دهد به این معنا که پس از انجام عمل آن عمل منوب است و عمل نائب نیست پس در این فرض صحیح است که آن عمل را عمل منوب بدانیم و دیگر اجرت به عمل عبادی تعلق نمی‌گیرد و فقط عمل تنزیل محل دریافت اجرت است

بیان مرحوم صاحب جواهر

مرحوم صاحب جواهر در کتاب‌شان به بیانی مشابه می‌پردازند ایشان هنگام نقل کلام مسالک این‌گونه در این مناقشه می‌کنند در عبادت فعلی نیست مگر با قصد قربت و شارع نیز همین را سبب برای ترتب ثواب قرار داده است و لذا قصد قربت شرط ثواب است و این

منافاتی در نیابت در عبادت ندارد. پس مندرج در عمومات نیابتی می‌شود که مقتضی آن مشروعیت قرار دادن فعل دیگری بر جای فعل خود انسان است با اذن و وکالت طرفینی. این امر دقیق و نافعی است که شامل عبادات و غیر آن می‌شود (نجفی، ۱۳۶۲: ۲۷/ ۳۸۰).

نظر کاشف الغطا

در تأیید این نظریه نیز مرحوم کاشف الغطا نیابت را این‌گونه معنا می‌کنند:حکم فعل نائب بر فعل منوب اعطاء می‌شود پس بر نائب لازم می‌آید که آنچه بر منوب واجب بوده را اتیان کند از جمله عدد رکعات، خصوصیت افعال و اقوال و همه آنچه الحاق می‌شود به این از جهت نفس عمل و مقدمات عمل به نیابت ملحق نمی‌شود زیرا در مقدمات نیابت نیست، لذا در مواردی مثل احکام لباس، همراه داشتن طلا، احکام ستر بدن، اخفات و جهر ... نیابت داخل در این موارد نمی‌شود (کاشف الغطا، ۱۴۳۲: ۱/ ۵۵). مرحوم کاشف الغطا با این بیان اشکال وجوب تطابق جنسیت را دفع می‌کنند و به نوعی تنزیل عمل را تأیید می‌کنند.

محقق کرکی نیز در مباحث اجاره به این مفهوم در نیابت اشاره دارند ایشان در مسئله اجاره صبی بیان می‌کنند که ولی، نائب از مولی علیه است بعد در مقام توضیح این رابطه می‌فرماید «ففعله بمنزلة فعله» یعنی فعل نائب که در اینجا ولی است به منزله فعل منوب یعنی مولی الیه می‌باشد. ایشان بدین صورت نیابت را تعریف می‌کند (کرکی، ۱۴۱۴: ۷/ ۹۹). همچنین مرحوم عاملی در بحث نیابت در حج می‌فرمایند فعل نائب همانند فعل منوب است «فعله کفعل المنوب» (موسوی عاملی، ۱۴۱۰: ۷/ ۱۱۸).

اما مرحوم فاضل هندی با تعبیر قائم مقام به این مفهوم اشاره دارند ایشان می‌گوید فعل نائب در صحت، تابع فعل منوب است زیرا فعل نائب قائم مقام فعل منوب است.پس اگر از او صحیح نباشد از منوب نیز صحیح نخواهد بود (اصفهانی، ۱۴۱۶: ۵/ ۱۵۰). مشابه همین تعبیر در بیان مرحوم سید محمد سعید حکیم نیز موجود است که ایشان می‌فرمایند نیابت مبتنی است بر قیام فعل نائب در مقام فعل منوب عنه و اکتفاء امتثال فعل نائب از امتثال منوب (حکیم، ۱۴۲۸: ۲/ ۶۰۷).

توضیحات این فرض

اگر این فرض را معنی نیابت بدانیم دیگر اشکال سابق که با صرف تنزیل فرد مستحق اجرت شود شامل آن نمی‌شود؛ زیرا تنزیل در اینجا تنزیل عمل است و تحقق عمل بدون تنزیل ممکن نیست حال تنزیل چه بعد از تحقق عمل صورت بگیرد و یا در حین اتیان عمل همزمان صورت بگیرد شامل اشکال ماقبل نمی‌شود علاوه بر آن، فرض منافات اجرت با اخلاص نیز تصور نمی‌شود، لذا در این فرض متعلق امر اجاری مختلف است متعلق اجاره نیابت است و عمل قربی نفس فعلی است که توجه منوب به او است (مقصود منوب همان عمل قربی است) پس اجرت متوجه نیابت در فعل است و آنچه اتیان می‌شود در حالت تقرب به خداوند نفس عمل است (خوانساری، ۱۳۵۵: ۳/ ۳۹).

نقد و بررسی مفهوم دوم

اشکال شده وجوب و استحباب عمل نیاز به امر شارع دارد، به نوعی وقتی ما بخواهیم عملی را چه واجب و چه مستحب انجام دهیم ابتداً شارع باید به آن امر کند تا امر شارع انگیزه‌ای و برانگیختنی برای ما باشد اما در این فرض ما دلیلی مبنی بر امر شارع نداریم پس وقتی دلیلی نداشتیم نیابت صحیح نیست (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲/ ۳۲۵).

جواب

در جواب این مطلب آورده شده، همین جواز نیابت در عمل برای مکلف کفایت از امر صریح شارع می‌کند ولو اینکه ما در لسان شارع نصی مبنی بر آن نداریم و همین امر تأویلی او موجب برانگیختگی مکلف می‌شود (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲/ ۳۲۵ - ۳۲۶).

بیان در بررسی اشکالات جنسیت

باید خاطرنشان کرد که در این فرض اشکال مساوات جنسیت فرد نائب و منوب نیز وارد نیست؛ زیرا در تنزیل شخص جنسیت باید لحاظ می‌شد زیرا فرد به منزله منوب است اما اینجا چون ملاک تنزیل عمل نائب است اشکالی متوجه جنسیت نیست به همین دلیل امکان تطابق نظر مجوزین نیابت جنسیت مخالف بر نظریه تنزیل عمل و نیز ادای دین که

در ادامه خواهد آمد بیشتر است؛ به علاوه مسائلی که حول حقیقت تنزیل شخص گفته شد ظاهراً به این نظریه وارد نیست؛ زیرا در تنزیل عمل فرد، تداخلی با اعتقادات او نخواهیم داشت و تلازم ظاهری در تنزیل عمل فرد و تنزیل اعتقادات او به ذهن نمیرسد زیرا هنگامی که نفس منوب را تنزیل می‌کنیم شخص با اعتقاداتش ملازمه ظاهری دارد (بر فرض قبول) اما در تنزیل فعل او، تلازمی با اعتقادات نیست تا احکام این فرد نیز بر فعل بار شود لذا حکم جواز نیابت از پدر و نیز نیابت از کافر مورد اشکال قرار نخواهد گرفت در ضمن اشکال تعدد شخص منوب نیز شامل این نظریه نمی‌شود، فرد حی عاجز از حج در جایگاه خودش باقیست از طرفی نائب نیز در جای خودش است و تنها فعل فرد، مورد تنزیل قرار خواهد گرفت.

مفهوم سوم نظریه ادای دین

طبق این فرض تمامی عبادات که خداوند متعال بر انسان‌ها واجب نموده به مثابه دینی است بر گردن افراد و نیابت کردن اشخاص از دیگران مثل ادای دین خداوند است که بر گردن دیگران است و این اجرت پرداختی، به ازای همین عمل ادای دین است، پس فرد اجرت را اخذ می‌کند برای انجام دادن حج فرد دیگر نه برای تنزیل خودش به جای فرد دیگر و نه برای تنزیل عملش و این اتفاق امری واضح است (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲/ ۳۲۷). تنافی اجرت با قصد قربت را نیز با انضمام نظریه داعی بر داعی برطرف می‌کنیم

بیان میرزای قمی

ایشان در بیان مسائل اجارات ششمین مسئله‌ای که بیان می‌کند حول موضوع امکان نقل عمل مکلف به دیگری در حالی که مکلف این عمل را برای خودش انجام داده، به نظریه ادای دین اشاره می‌کند؛ وقتی به ساحت نیابت در عبادات به نحو اجاره می‌رسد می‌فرمایند جایز نیست نقل آن به غیر، زیرا این عمل به منزله اداء دین میت است، تا آنجا که می‌گوید عمل و ادای آن دین برای منوب به نحو نیابتی صورت می‌گیرد (قمّی، ۱۳۷۲: ۳/ ۵۰۱).

با این بیان روشن می‌شود که اجرت برای تنزیل نیست بلکه برای خود عمل عبادت است و عمل عبادت دینی است از دیون خداوند متعال که همه باید آن را انجام دهند مثل دیونی که مردم بر گردن هم دارند مثلاً فردی از دیگری طلبی دارد پس نائب آن را می‌پردازد و دین او را ادا می‌کند در این هنگام فرد مستأجر با اتیان عمل مقصود، در واقع دین خداوند را ادا می‌کند و عملش عمل منوب یا نازل منزله او نیست، بلکه منوب فردی بوده که دین خداوند را نپرداخته و حال نائب دین او را به خداوند می‌پردازد و ادا می‌کند؛همان‌طور که ذکر شد نیابت دو جنس مخالف، نیابت از شخص حی و نیز مسئله اعتقادات نائب شامل این فرضیه نمی‌شود

مؤید روایی این فرض

امام خمینی ذکر می‌کنند که این مبنا از روایات و نصوص مرتبط با آن به دست می‌آید و موید آن هم روایتی است منقول از امام صادق که امام﵇ با عبارت یحج بها عن اسماعیل به فردی پولی می‌دهد تا به نیابت اسماعیل حج بجا آورد.

> روایة عبد الله بن سنان " قال: کنت عند أبی عبدالله﵇ إذ دخل علیه رجل فأعطاه ثلاثین دینارا یحج بها عن إسماعیل ولم یترك شیئاً من العمرة إلی الحج إلا اشترط علیه حتی اشترط علیه أن یسعی فی وادی ثم قال یا هذا إذا أنت فعلت هذا کان لإسماعیل حجة بما أنفق من ماله وکانت لك تسع بما أتعبت من بدنك" (حر عاملی، ۱۴۱۲: ۱۱/ ۱۶۳).

ایشان با تأکید بیان می‌کنند که این روایت تصریح دارد که اجرت به ازای عمل قرار گرفته نه در ازای تنزیل، علت این برداشت بر حرف جر عن نهفته است به این نحو که عن ظهور دارد در خود عمل و از آن تنزیل فهمیده نمی‌شود چون عبارت روایات تماماً با حرف جر عن ذکر شده مثل یحج عنه یا یصلی عنه، پس ایشان نتیجه می‌گیرد که مفاد این موارد چیزی نیست مگر اینکه«قضا کن دین او را» (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲/ ۳۲۸).

نقد و بررسی مفهوم سوم

اما آنچه به ذهن می‌رسد آن است که اگر این فرض را قبول کنیم چگونه اشکالات متقدم من

جمله شرط بودن تقرب را پاسخ می‌دهیم؛ زیرا همان عملی که دین خدا بر گردن مردم محسوب می‌شود نیاز به قصد غربت دارد پس چگونه برای ادای عملی که قصد غربت در آن شرط است می‌توان اجرتی دریافت کرد لذا ناچار به ضمیمه کردن نظریه داعی بر داعی هستیم در ضمن دلیلی مبنی بر ظهور روایت در معنای فوق نداریم؛ زیرا ممکن است تنزیل را نیز افاده کند، علاوه بر این چگونه می‌شود دینی که مردم برگردن همدیگر دارند را همانند دین خدا بر گردن مردم فرض کرد آیا این دو از یک سنخ‌اند که بخواهیم وظیفه مکلف را نیز در برابر آنان مساوی بدانیم؟

طرح ابهام

یکی از دیگر ابهاماتی که در این نظریه به ذهن می‌رسد این است، در فرضی که فرد به دلیل عروض مانع نمی‌تواند حجی که با استطاعت بر او واجب شده را ادا کند، استنابت و اجاره فردی برای ادای دین او واجب می‌شود بدین معنی که واجب است فردی را به نیابت از خودش به حج بفرستد.

در این حالت اگر فردی که مانعی برایش عارض شد بعد از عمل منوب مانع او برطرف شود در این حالت علما حکم به عدم اجزاء حج نائب می‌دهند (نجفی، ۱۳۶۲: ۱۷/ ۲۸۵) و لذا فرد باید حج را اعاده کند و خودش حج دیگری انجام دهد.

حال طبق این نظریه اگر نیابت را ادای دین منوب فرض کنیم در این حالت نائب دین منوب را ادا کرده و دیگر دینی بر گردن منوب نیست تا آن را اعاده کند و نیز دین برطرف شده بازگشتنی نیست، اما این مسئله با اعاده دوباره و عدم اجزای منوب که علما بر آن حکم داده بودند همخوانی ندارد، به بیانی دیگر اگر دین ادا شده دیگر اعاده آن معنا ندارد واز سویی اگر حج اعاده شود با ادای آن توسط نایب معنا ندارد.

شاید در پاسخ گفته شود ادای دین منوب متزلزل است مادامی که مانع منوب زائل نشده بدین‌گونه که ادا وقتی صورت می‌گیرد که مانع برطرف نشود تا منوب فوت کند و تا قبل از آن ادای دین متزلزل است، یا اینکه قائل به اجزای حج نائب شویم به طوری که حتی بعد از

تنزیل مانع نیازی به اعاده نباشد کما اینکه مرحوم امام نیز قائل به همین نظر است (امام خمینی، ۱۴۰۱: ۱/ ۳۸۲).

با عنایت به این نظریه از موارد دیگری که موجب ایراد خواهد شد مسئله مفهوم نیابت ولی فقیه از حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، اگر مفهوم نیابت مستلزم این معنی باشد باید تصور شود نیابت فقیه از امام عصر یعنی اداء دین ولی عصر توسط فقیه، بدین بیان که امام عصر دینی دارند و فقیه جامع الشرایط در زمان غیبت آن دین را اداء می‌کند در حالی که بالوجدان می‌دانیم که مقوله نیابت در زمان غیبت از این مورد نیست و مسئله دین هرگز به ذهن خطور نمی‌کند، در این حین باید متذکر شد نیابت فقیه از امام عصر بیشتر امکان تطبیق با نظریه‌های تنزیل شخص و تنزیل عمل را دارد تا این که آن را از سنخ اداء دین بدانیم بطوریکه بگوییم فقیه نازل منزله شخص امام است یا فعل فقیه نازل منزله فعل امام است کما اینکه مرحوم بحرانی می‌فرمایند فقیه، نائب و قائم مقام امام عصر می‌باشد (بحرانی، ۱۳۵۹: ۹/ ۴۴۵).

همچنین اصل داعی بر داعی که برای حل تنافی مشهور اخلاص و اخذ اجرت در نظریه ادای دین مطرح می‌شود خالی از اشکال نیست.

این اصل بیان می‌کند که دواعی محرک انجام عمل متعدد است و به نحو طولی در امتداد هم قرار گرفته‌اند، داعی اول تقرب به خدا و داعی دوم اخذ اجرت است مشابه نماز حاجت یا طلب باران (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷: ۳/ ۷۹). در حالی که این برداشت دور از ذهن به نظر می‌رسد؛ زیرا بالوجدان می‌بینیم مکلف عمل را برای اجرت انجام می‌دهد و محرک و قصد واقعی او برای انجام عمل اجرت است و نه تقرب به خداوند، در این حالت نیز نماز فاقد اخلاص باطل می‌شود و قابلیت تقدیم نخواهد داشت.

به تعبیر دیگر، وقتی نماز صحیح است که اخلاص در آن باشد، از سوی دیگر فرد عمل را به داعی اجرت اتیان می‌کند که این اجرت نیز منافی اخلاص است، در این حالت شخص نمی‌تواند ادعای اخلاص کند؛ زیرا اگر اجرت موجود نبود نماز را انجام نمی‌داد، لذا اعتبار این اصل را مخدوش می‌دانیم، در ادامه بدلیل اجتناب از اطناب مطلب از طرح این بحث خودداری می‌کنیم.

نتیجه

پس از بیان سه نوع مختلف از مفهوم نیابت به بررسی آنان می‌پردازیم نوع اول آن که به معنای نظریه تنزیل شخص مطرح بود با این بیان که فرد نائب خودش را به منزله فرد منوب قرار می‌دهد و در او إفناء و إنساء می‌شود چهار اشکال عمده به آن وارد شد با توجه به اشکالات و ابهامات متعددی که به نظریه اول گرفته شد بعید به نظر می‌رسد که مقصود از نیابت این معنا باشد، سپس به بررسی نظریه تنزیل عمل پرداختیم در این فرض عمل نائب به منزله عمل منوب قرار می‌گیرد با توجه به این تعریف اشکالات ناظر به اشخاص در این مفهوم مطرح نشد، سپس نظریه ادای دین به عنوان سومین مفهوم نیابت مطرح شد، طبق این فرض نیابت ادای دین خدا بر گردن منوب توسط نائب است. برخلاف دو مفهوم سابق، در مفهوم سوم فرد نائب قائم بنفسه و مستقلاً دین منوب را ادا می‌کند و دیگر جایگزینی و إفناء در منوب تحقق نمی‌یابد.

در نهایت نظر منتخب مرحوم امام مفهوم سوم است، ایشان هیچ‌کدام از مفاهیم سابق را نمی‌پذیرند با استناد به روایات و برداشتشان از نصوص وارده در صحت عبادات استیجاری من جمله حج، نتیجه می‌گیرند که مفهوم سوم مراد نیابت است؛ بدین معنا که فرد نائب به جای فرد دیگر اتیان عمل می‌کند و دین دیگری را می‌پردازد، تنافی اخلاص و قصد قربت نیز با نظریه داعی بر داعی برطرف می‌شود، پس از آن ایشان به برخی از اشکالات وارده پاسخ می‌دهند.

اما آنچه به ذهن می‌رسد دومین تعریف از مفهوم نیابت شامل کمترین اشکالات در منظر فقها است زیرا نظر منتخب مرحوم امام حتی پس از پاسخ به اشکالات آن، هنوز هم شامل اشکالاتی مثل داعی بر داعی و دیگر ابهامات می‌شود.

لذا پس از رد این اصل، مفهوم دوم را برمی‌گزینیم در تأیید مفهوم دوم نیابت باید گفت مضمون نظر علما در مسئله نیابت بیشتر امکان تطبیق این معنا با نیابت را داراست به‌علاوه اشکالات کمتری بر این فرض متصور است.

کتابنامه

ابن بابویه، محمد بن علی، **من لا یحضره الفقیه**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

ابن طاووس، سید علی، **قبس من غیاث سلطان الوری لسکان الثری فی قضاء ما فات من الصلوات**، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

امام خمینی، سید روح‌الله، **مکاسب محرمه**، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

ـــــــــــ **تحریر الوسیلة**، بیروت، دار التعارف، چاپ سوم، ۱۴۰۱ق

انصاری، سید مرتضی، **المکاسب**، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دهم، ۱۳۸۵.

اصفهانی، محمد ابن حسن، **کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

بحرانی، شیخ یوسف، **الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، چاپ پنجم، ۱۳۵۹.

حلی، حسن بن یوسف، **تذکرة الفقهاء**، قم، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.

حلی، محمد بن ادریس، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.

ـــــــــــ **منتهی المطلب فی تحقیق المذهب**، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

حر عاملی، محمد بن الحسن، **وسائل الشیعة**، قم، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ق.

حسینی شاهرودی، سید علی، **محاضرات فی فقه الجعفری**، قم، دار الکتاب الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

حکیم، سید محمد سعید، **مصباح المنهاج / الطهارة**، قم، مؤسسة الحکمة للثقافیة الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق

حلی، جعفر بن الحسن بن یحیی، **المعتبر فی شرح المختصر**، قم، مؤسسة سید الشهداءعليه‌السلام، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.

خوانساری، سید أحمد بن یوسف، **جامع المدارك فی شرح مختصر النافع**، تهران، مکتبة الصدوق، چاپ دوم، ۱۳۵۵.

خوئی، سید أبوالقاسم، **مصباح الفقاهه**، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات فی غریب القرآن**، قم، دفتر نشر الکتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

روحانی، سید محمدصادق، **منهاج الفقاهه**، قم، انوار الهدی، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.

صّیمری بحرانی، مفلح بن حسن، **غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام**، بیروت، دار الهادی للطباعة والنشر والتوزیع، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.

طباطبایی حکیم، سید محسن، **مستمسک العروة الوثقی**، قم، مؤسسه دار التفسیر، چاپ سوم، ۱۳۷۴.

طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، **حاشیة المکاسب**، قم، مؤسسة اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

ـــــــــــ **العروة الوثقی**، مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۷ق.

طباطبایی، علی بن محمدعلی، **ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدّلائل**، قم، مؤسسة آل البیتعليهم‌السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

طوسی، محمد بن حسن، **المبسوط**، تهران، المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، چاپ سوم، ۱۳۸۷.

ـــــــــــ **النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی**، بیروت، دار الکتاب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۰ق.

ـــــــــــ **تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة للشیخ مفید**، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۶۴.

طرابلسی، عبدالعزیز ابن برّاج، **المهذّب**، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.

عاملی، محمد بن مکی، **الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.

ـــــــــــ **ذکری الشیعة فی أحکام الشریعة**، قم، مؤسسه آل البیتعليهم‌السلام، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

عاملی، زین‌الدین بن علی، **مسالك الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام**، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد، **کتاب العین**، قم، مؤسسة دار الهجرة، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
قمّی، میرزا أبو القاسم، **جامع الشتات فی أجوبة السؤالات**، تهران، کیهان، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
کاشف الغطاء، الشیخ جعفر، **القواعد الستة عشر**، بیروت، مؤسسة کاشف الغطاء العامة، چاپ دوم، ۱۴۳۲ق.
کرکی شیخ علی ابن حسین، **جامع المقاصد فی شرح القواعد**، قم، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
مفید، محمد بن محمد، **المقنعة**، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
موسوی عاملی، سید محمد، **مدارك الأحكام**، قم، مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
نایینی، میرزا محمدحسین، **منیه الطالب فی حاشیه المکاسب**، تهران، المطبعة الحیدریة، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
نجفی، محمدحسن، **جواهر الکلام**، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۳۶۲.